

عبدالحسین خسروپناه، معاون علوم انسانی و هنر دانشگاه آزاد اسلامی در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

حکمت عملی فارابی در مباحث حکمرانی حکمی ما کاربرد دارد



محمدحسین نظری

خبرنگار

جایگاه رفیع فارابی و فلسفه او در نظام فکری و فلسفی عالم اسلام و نقشی که در تمدن اسلامی ایفا کرده، بر کسی پوشیده نیست. اما شاید در باب تأثیری که فلسفه او بر سنت فلسفه اسلامی داشته و کاربردی که برای امروز ما دارد، کمتر بحث صورت گرفته باشد. در گفت‌وگو با عبدالحسین خسروپناه، معاون علوم انسانی و هنر دانشگاه آزاد اسلامی به بررسی فلسفه فارابی و کاربرد آن در علوم انسانی و نظام حکمرانی پرداختیم. گفت‌وگوی ما با این استاد فلسفه را در ادامه از نظر می‌گذرانید.

۱۱۱

در ابتدا و به‌منظور ورود به بحث، بفرمایید فارابی و فلسفه او چه جایگاهی در نظام فکری و فلسفی عالم اسلام و شکل‌گیری خرد حکمی ایرانی داشته است؟ برخی معتقدند او و اندیشه‌اش زمینه‌ساز شکوفایی تمدن اسلامی شده است.

جناب فارابی در سال ۲۵۸ قمری یا ۸۷۰ میلادی در شهر ویسج نزدیک به فاراب در ماوراءالنهر به دنیا آمد. «فاراب» نام شهر بزرگی در اطراف رود سیحون بوده است و چون «ویسج» در نزدیکی آن شهر قرار داشته، این فیلسوف فرزانه در زمان حیات خویش ملقب به «فارابی» شد. درباره زندگی او اطلاعات دقیقی در دست نیست. می‌گویند از خاندان سرشناسی بوده و پدر او در دربار سامانیان فرمانده لشکر بوده و در همان زادگاه خود به کسب دانش پرداخته و در کسب زبان‌های مختلف استعدادی ویژه داشته است. حتی برخی تسلط بر ۷۰ زبان را برای او گزارش داده‌اند. فارابی به بغداد می‌رود و در درس یوخنا ابن حیلان شرکت می‌کند و منطق و صرف‌ونحو و فلسفه و موسیقی و ریاضیات و علوم مختلفی را فرا می‌گیرد. سپس از بغداد به حلب می‌رود و از حمایت سیف‌الدوله حمدانی-که از سلسله شیعه حمدانیان بوده-برخوردار می‌شود. همچنین سفرهایی به جاهای دیگر ازجمله قاهره داشته است و در سال ۳۳۹ قمری یعنی ۹۵۰ میلادی در ۸۰سالگی در دمشق از دنیا می‌رود.

او در عصری زندگی می‌کرده که شبهاتی در باب نبوت از سوی ابن‌راوندی و بحث‌هایی مثل نسبت‌دین و فلسفه‌از سوی محمد بن زکریای رازی مطرح بوده‌است. دعوای فلسفه‌مشایی که پیرو

ارسطو بودند و فلسفه اشراقی که پیرو افلاطون بودند، در آن زمان رایج بود و جناب فارابی در عصر ترجمه این آثار زندگی می‌کرد.

فارابی را باید موسس فلسفه اسلامی دانست. او کسی است که با استفاده از استدلال‌های عقلی و ترکیبی از فلسفه مشاء و اشراق و به‌ویژه مباحثی در حوزه عقل و عقل‌نظری و مراتب عقل نظری و عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل مستفاد و همچنین سخن گفتن از عقل فعال و با استفاده از تبیین قوه تخیل، توانست تبیینی از وحی‌شناسی بدهد و برای اولین بار در نبوت‌شناسی ارتباطی بین فلسفه و دین ارائه

کرد. برای اولین بار برهان وجوب امکان را در اثبات وجود خدا ارائه کرد که چنین برهانی در آثار یونانیان نبود. در اثبات نبوت از طریق مباحث عقل‌نظری و مراتب عقل‌نظری و ارتباط عقل نظری با عقل فعال-که به آن در فلسفه مشاء عقل عاشر گفته می‌شد- تبیین عقلانی از بحث نبوت ارائه کرد.

دغدغه فارابی تنها این مباحث الهیاتی و بحث‌های نظری نبود. یکی از دغدغه‌های جدی فارابی مباحث حکمت عملی و اجتماعی و به تعبیری حکمت اخلاقی و به‌اصطلاح امروز علوم انسانی بود. فارابی «مدینه» را به فاصله و غیرفاصله تقسیم می‌کند و برای برپایی مدینه فاضله به دورکن حکمت و شریعت و داشتن رئیس و مدبری که هم از حکمت برخوردار باشد و هم از شریعت، سخن به میان آورد و ضرورت نبوت و شریعت الهی را از این طریق تبیین کرد. فارابی معتقد است که رئیس مدینه فاضله به‌طور مستقیم معرفت‌را از طریق عقل فعال در خواب یا بیداری دریافت می‌کند. فارابی در کتاب «السیاسات المدنیه» درمقابل مدینه فاضله از ضدهای آن همچون مدینه جاهله، مدینه فاسقه و مدینه ضاله سخن به میان آورده است. مدینه جاهله را به مدینه ضروویه و مدینه بداله و خست و شقوت و جماعیه و کرامت و تبلیغیه تقسیم کرده است و برای هرکدام از اینها توضیحاتی می‌دهد و شرایط و ویژگی‌هایی برای هرکدام

از اینها ذکر می‌کند و بعد توضیح می‌دهد که چرا به مدینه فاضله نیازمندیم و برای تحقق مدینه فاضله به رئیس اول که پیامبر است و رئیس دوم که امام است، نیاز داریم. درواقع یک واضع‌النوامیس نیاز است و رئیس امت و مدینه فاضله‌ای که هم‌تام‌الاعضا باشد و تیزفهم و دارای حافظه‌ای قوی و تیزهوش و دارای ذکاوت و خوش‌عبارت بودن و دوستدار علم و حکمت بودن و حرص و آز در عقل و شرب و نکاح نداشتن و پرهیز از لهو و لعب و دوستدار راستی و راستگوییان و دشمن دروغ و دروغگویی و دارای کرامت نفس و دوستدار عقل، و عادل و دشمن ظلم و ظالم و استواری در عزم و تصمیم و بی‌مقدار شمردن درهم و دینار، و اعراض از دنیا باشد و خلاصه مقرون به وحی الهی باشد و این رئیس اول و واضع‌النوامیس است. چون این مسیر باید ادامه پیدا کند، رئیس دومی لازم است و از آن به امام تعبیر می‌شود.

این خلاصه‌ای از تفکر فلسفی فارابی بود. البته فارابی تفکر فلسفی خود را مبتنی بر دو منطق زبان و تفکر کرده است. یعنی فارابی جزء اولین کسانی است که از منطق تفکر و استدلال برخوردار است و از منطق زبان بهره برده است. این که چگونه سخن گفته شود که گرفتار مغالطات زبانی و خطای زبانی نشویم و همچنین چگونه تفکر بشود تا دچار انحراف در اندیشه نشویم و درست‌از معلومات کمک بگیریم تا مجهول ما معلوم شود. لذا باید اعتراف کرد که فارابی مؤسس فلسفه اسلامی است که مکنتی داشت و مکتب او مبانی داشت و از منطق زبان و تفکر برخوردار بود و در احصاءالعلوم

به طبقه‌بندی علوم پرداخته و طبقه‌بندی خاصی ارائه داده و حکمت عملی او دقیقاً مبتنی بر حکمت نظری است و بین حکمت و شریعت پیوند برقرار کرده است. به این جهت می‌توان گفت جایگاه فارابی در نظام فکری و فلسفی عالم اسلام جایگاهی بسیار مهم است و خرد حکمی ایرانی-اسلامی را طوری تبیین کرد و شکل داد که عملاً هم از حکمت عقلانی و هم از شریعت و حیانی بهره برد.

کتاب‌ها و اندیشه‌های فارابی تأثیر شگرفی در تغییر فضای علمی و دینی بعد از وی داشت. او اولین کسی است که فلسفه را وارد عالم اسلام کرد و توانست منطق و فلسفه را چنان با علوم اسلامی ترکیب کند که حتی تاکنون نیز فلسفه و منطق به‌عنوان یکی از دروس اساسی در حوزه‌های دینی تدریس و تحصیل می‌شوند. این نقش شگفت‌آور و عمیق محصول عوامل متفاوتی است که یکی از اساسی‌ترین آنها زمانه و دورانی است که فارابی در آن می‌زیسته است؛ چه دانشمندان و فیلسوفانی هم‌تراز با فارابی به فاصله زمانی اندک از فارابی در جهان اسلام ظهور کردند، اما هیچ‌یک نتوانستند تأثیری را که او در فلسفه و منطق اسلامی گذاشته است، از خود به‌جا بگذارند.

درست است که قبل از فارابی، الکندی هم به مباحث فلسفی پرداخته، اما او بیشتر به بومی‌سازی مفاهیم فلسفی یونان

پرداخته است. ولی فارابی ساختار جدید و مسائل جدید و نظام فلسفی جدیدی ارائه کرد.

درباره فارابی اظهارنظرهای متعددی می‌شود و او را به جریان‌های مختلف فکری و فلسفی نسبت می‌دهند. برخی او را صرفاً شارح و مفسر فلسفه یونان می‌دانند و برخی نیز او را موسس می‌خوانند. کسانی او را به ارسطو نزدیک می‌دانند و عده‌ای هم او را افلاطونی به حساب می‌آورند. به نظر شما نظام معرفت‌شناسی فارابی چه مولفه‌هایی دارد؟ مثلاً می‌توان عقل‌گرایی را از شاخصه‌های فلسفه فارابی دانست؟ می‌شود او را ارسطویی خواند؟

درمورد نظام معرفت‌شناسی فارابی باید عرض کنم که فارابی هم جایگاه مهمی برای عقل و استدلال و هم برای عقل تجربی و استقرایی ارزش معرفتی قائل است. هم عقل استدلالی را قبول دارد؛ یعنی عقلی که از بدیهیات اولی استفاده می‌کند تا به نتیجه منطقی برسد و هم از عقل تجربی و استقرایی استفاده می‌کند تا با مشاهده‌پذیری بتواند به دستاوردهای علمی دست یابد. او همچنین وحی را به‌عنوان یک منبع معرفت قبول دارد. لذا در نظام معرفت‌شناسی فارابی عقل و وحی دو منبع مهم معرفتی هستند.

از طرف دیگر فارابی علم را به علم حضوری و حصولی تقسیم می‌کند. علم حصولی علمی است که با واسطه صورت ذهنیه تحقق پیدا می‌کند و علم حضوری علمی است که بدون صورت ذهنی شکل می‌گیرد. مثلاً وقتی گرسنه می‌شوید علم به گرسنگی خود دارید ولی علم به وجود گرسنگی خود دارید و نه اینکه با صورت ذهنی علم پیدا کنید. وقتی عاشق هستید و وقتی نسبت به کسی کینه دارید و وقتی درد دارید به همه اینها علم حضوری دارید. البته گاهی انسان درد و عشق و ترس و محبت را تصور می‌کند، در این صورت به این مفاهیم علم حصولی دارد. در علم حصولی ما مفاهیم سروکار دارید و علوم همه از علم حصولی سرچشمه می‌گیرند، اما علم حضوری که واقعیت‌ها سروکار دارد. فارابی از علم حضوری همچون علم حصولی بهره فراوان برده و نظام معرفت‌شناسی خود را تکمیل کرده است. البته علم حضوری از علم متعارف عمومی حضوری و وجدانی که همه انسان‌ها دارند، گرفته تا علم شهودی که برای انسان‌های خاص و بر اثر سیر و سلوک به دست می‌آید، شامل می‌شود. علم حصولی نیز یا مبتنی بر وحی است یا مبتنی بر عقل تجربی یا مبتنی بر عقل استدلالی است. اما عقلانیتی که فارابی مطرح می‌کند اصلاً ساجکتیویر نیست. یعنی قائل به عقل بسندگی و عقل خودبنیادی که خود را بی‌نیاز از وحی بدانند، نیست بلکه عقلی است که منتهی به نیاز بشر به وحی و پیغمبر است. از طریق نیازمندی عقل به وحی برای اثبات نبوت انبیا استفاده می‌کند.

معمولاً در دسته‌بندی‌ها فارابی را جزء مشاییان قرار می‌دهند. آیا فارابی مطلقاً مشایی است یا تمایلات اشراقی هم دارد؟ با توجه به اینکه طبق برخی اخبار او در اواخر عمر به تصوف تمایلاتی پیدا کرد.

فارابی کتاب «الجمع بین رای‌الحکیمین» را هم دارد؛ یعنی تلاش می‌کند بین فلسفه مشاء و اشراق و ارسطو و افلاطون جمع کند. من معتقد نیستم که فلاسفه ما درست تابع ارسطو یا درست تابع افلاطون بوده‌اند، بلکه با توجه به تأکیدی که اسلام بر عقل و عقلانیت دارد در عقل خود را به کار می‌بردند ولی از دستاوردهای



عقلانی و مثبت ارسطو و افلاطون هم استفاده می‌کردند. اینجا از تفاوتی بین روشنفکران ۱۵۰ سال اخیر در کشورهای اسلامی ازجمله ایران با فلاسفه‌ای مثل فارابی و ابن‌سینا که از یونان تأثیر پذیرفته‌اند، می‌گویم. برخی می‌گویند همان‌طور که روشنفکران اخیر غرب‌زده‌اند، ابن‌سینا و فارابی هم غرب‌زده بودند، ولی این‌طور نیست. فارابی و ابن‌سینا فقط از ارسطو استفاده نمی‌کردند که بگویم مشایی هستند. هم از ارسطو و هم از افلاطون استفاده کرده‌اند. ثانیاً چون افلاطون را قبول داشتند خودشان زایش معرفتی داشتند و از دستاوردهای عقلانی جدیدی برخوردار بودند و تولید اندیشه داشتند، نظریه‌پردازی می‌کردند و درعین حال از وحی هم بهره می‌بردند و حتی وحی در بالندگی عقلانیت آنها موثر بود. اما روشنفکران ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال اخیر از عقلانیت غرب استفاده‌ای نبرده‌اند، بلکه از دستاوردهای متفکران غربی استفاده کرده‌اند و آن

هم دستاوردهایی که بیشتر با سکولاریزم سازگاری داشت. درواقع آنها مقلد رویکرد سکولاریستی غرب بودند. اما هیچ‌گاه خود از عقلانیت بهره نبرده‌اند. لذا هیچ‌یک از روشنفکران غرب‌زده‌ای که در جهان اسلام و ایران بودند، حرف جدیدی ندارند و همان حرف‌های سکولاریستی جهان غرب را می‌آورند و گاهی اوقات بومی‌سازی می‌کردند یا به‌طور النقطاتی با آموزه‌های دینی مخلوط می‌کردند. و الا زایش معرفتی جدیدی نداشتند. اما فارابی زایش معرفتی جدید داشت. آموس برنولوجی که متفکری ایتالیایی است و سال‌هاست در زمینه ابن‌سینا تحقیق می‌کند، می‌گوید ابن‌سینا مقدار کمی از متافیزیک ارسطو استفاده کرده و در جاهای زیادی خود به تولید اندیشه و زایش معرفتی دست یافته‌است. بنابراین، این توجه مهم است که فارابی هم از آرای اشراقیان و هم از آرای مشاییان استفاده می‌کرده ولی با عقلانیت و حیانی که قبول داشته به استنتاج و استنباط می‌رسیده و نوآوری‌های متعدد داشته است. این که گفته می‌شود اینها ابتدا مشایی بودند و بعد گرایش تصوف پیدا کرده‌اند حرف نادرستی است. اینها از ابتداءروش ترکیبی مشایی و اشراقی را داشتند و البته هرچه جلوتر می‌رفتند از طریق وحی تربیت سلوکی بیشتری پیدا می‌کردند.

برخی با استناد به آثار فارابی گفته‌اند که او در طرح سیاست مدن به دنبال نفی دین از طریق فلسفه بوده است. به نظر شما چنین برداشتی با آرای او مطابقت دارد یا فارابی در قالب یک طرح فلسفی در جست‌وجوی فهم دین بوده است؟ اساساً نسبت میان نظام فکری فارابی با سنت دینی ما چیست؟

این سخن اصلاً درست نیست. کسی که این حرف را می‌زند فارابی را نشناخته است. کتاب آرای اهل مدینه فاضله باصراحت از طریق سیاست مدن نیاز بشر را به پیامبر اثبات می‌کند. فارابی

نه تنها به دنبال نفی دین نیست بلکه با عقلانیت فلسفی به دنبال تثبیت دین است و با ارائه نظامی فلسفی، ضرورت بعثت انبیا و نیاز بشر به پیامبر و امام را کاملاً تثبیت می‌کند. من در کتاب انتظارات بشر از دین، نگاه فارابی به انتظارات بشر از دین و نیاز بشر به دین را کاملاً توضیح داده‌ام و می‌توان به آن مراجعه و از آن استفاده کرد.

برای استفاده از آموزه‌های متفکران لازم است تفکر آنها را به زبان درآورد تا معلوم شود چه حرفی برای زمانه ما دارد. این مطلب را می‌توان درباره فارابی هم مطرح کرد. به نظر شما فلسفه فارابی امروز به چه کار ما می‌آید؟ آیا در بحث بومی‌سازی علوم انسانی، می‌تواند فلسفه فارابی و میراث فکری او کارساز باشد؟ آیا سیاست مدینه فارابی به کار حکمرانی ما می‌آید؟

در دوران معاصر و در زمانه ما می‌توان این سوال را برای هر شخصیتی مطرح کرد. به نظر من همه متفکران گذشته مددیار اندیشه زمانه ما هستند. امروز در غرب شخصیتی مثل هیدگر بخش عمده تدریس خود-که به‌عنوان جزوه‌های درسی منتشر می‌شود و بیش از صد مورد است- را به شرح و بسط رساله‌های افلاطون یا برخی موضوعات ارسطو پرداخته است. ارسطو و افلاطون اصلاً در غرب مرده نیستند و زنده‌اند. حتی متفکران دوره قرون وسطی مثل آگوستین، توماس آکویناس و آنسلم و آبی کیلسازنده هستند. این نگاه غلط که برخی شبه‌روشنفکران در جامعه ما مطرح می‌کنند که گویا غرب سراغ قرون وسطی نمی‌رود و اصلاً از آن استفاده نمی‌کند، حرفی غلط و کاملاً نادرست است. اندیشه متفکران گذشته و تمدن یونان و رم باستان کاملاً زنده هستند. آنها حتی از تمدن اسلامی هم استفاده می‌کنند. در آلمان می‌بینیم که علوم انسانی را-مانند ديلتای- به علوم اخلاقی تعبیر کرده‌اند. این علوم اخلاقی همان حکمت اخلاقی است که در تمدن اسلامی مطرح است. خواجه نصیرالدین طوسی کتاب اخلاق ناصری را نوشته است. اخلاق ناصری تنها اخلاق به‌عنوان بخشی از حکمت عملی نیست بلکه کل حکمت عملی را اخلاق می‌گفتند. یعنی اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن را علم اخلاق می‌گفتند و حکمت اخلاقی می‌نامیدند و درواقع همین تفکر به آلمان قرن نوزدهم می‌رود. آلمانی که موسس علوم انسانی مدرن است. از ديلتای با رویکرد هرمنوتیکی، علوم انسانی مدرن را مطرح کردند. از علوم انسانی به علوم اخلاقی تعبیر کرده‌اند یعنی از تمدن اسلامی استفاده می‌کنند. همین امروز می‌بینید غربی‌ها از تعلیم و تربیت شهیدثانی در منیه‌المعريد در تکنولوژی آموزشی استفاده می‌کنند. مگر می‌شود دانش را تعطیل کرد؟ به‌خصوص دانش فلسفی مثل علوم طبعیات قدیم نیست که جزء تاریخ علوم باشد و جزء علم نباشد. مباحث فلسفی همیشه جزء علم فلسفه است نه تاریخ فلسفه. تاریخ فلسفه با علم فلسفه یکی است و هیچ اندیشه فلسفی نمی‌میرد و همیشه زنده و کارآمد است. البته طبیعتاً باید این اندیشه‌ها را بومی‌سازی کنیم و ناظر بر نیازهای زمانه استفاده کنیم. به نظر من بسیاری از مبانی فلسفی فارابی یعنی مثل همین علم حضوری و علم حصولی و مثل مباحث منطقی که در منطقیاتش به آنها پرداخته است، نظام معرفت‌شناسی فارابی که پیوند عقل و وحی و حکمت و شریعت است، کاملاً می‌تواند برای تولید علوم انسانی حکمی مورد استفاده قرار بگیرد. آن‌طور که من در کتاب نظریه‌پردازی در علوم انسانی حکمی توضیح داده‌ام. همچنین سیاست مدن فارابی و حکمت سیاسی فارابی هم در مباحث حکمرانی و Governance کاملاً کاربرد دارد. ما در بحث‌های حکمرانی، سیاستگذاری و تنظیم‌گری و خدمات عمومی را مدنظر داریم. به نظر من توجهی که فارابی به انواع مدینه‌ها داشت در مباحث حکمرانی ما بسیار مفید و موثر است. حکمی که فارابی هم بر آن تأکید دارد، جامعه است. مباحث سیاسی و فلسفه سیاسی فارابی به پارادایم حکمرانی نزدیک‌تر از پارادایم حکومت است، چون در پارادایم حکومت عمدتاً سیر طولی و از بالا به پایین و سلسله‌مراتبی است اما در مدل حکمرانی-به‌خصوص حکمرانی شبکه‌ای-جامعه نقش فعال دارد و به تعبیر قرآن ليقوم الناس بالقسط، مشارکت حداکثری مردم جدی است و جامعه و نهادهای اجتماعی نقش اصلی را در خدمات عمومی و تصمیم‌گیری و سیاستگذاری دارند و به نظر من حکمت عملی فارابی می‌تواند در مباحث حکمرانی حکمی ما هم تأثیرگذار باشد.

برخی می‌گویند همان‌طور که روشنفکران اخیر غرب زده‌اند، ابن‌سینا و فارابی

هم غرب زده بودند، ولی این‌طور نیست. فارابی و ابن‌سینا هم از ارسطو و هم از افلاطون استفاده کرده‌اند.

آنها خودشان زایش معرفتی داشتند و در عین حال از وحی هم بهره

می‌بردند. اما روشنفکران از عقلانیت غرب استفاده‌ای نبرده‌اند، درواقع آنها

مقلد رویکرد سکولاریستی غرب بودند. اما هیچ‌گاه خود از عقلانیت بهره نبرده‌اند

